از چشم غربی

جاذبه‌های توریستی از جنس ادبیات

جست‌وجوی مارگریتا در کوچه‌های مسکو

چند سالی است که همزمان با سالروز اولین انتشار رمان مرشد و مارگریتا در خیابان‌های مسکو مردمی را می‌بینید که در تورهای دسته‌جمعی با نقشه‌هایی در دست به خانه‌ها و حاشیه‌های رودخانه و پاتریک پاندز، حاشیه باغ کاخ کرملین و هر جایی که شیطان در آن ظهور کرده است پا می‌گذارند و درباره شاهکار میخائیل بولگاکف حرف می‌زنند. شیفتگان این رمان سال‌ها پیش روزها و روزها در خیابان‌های این شهر درمانده ساعت‌ها قدم زده‌اند و هر جایی را که قهرمان‌های بولگاکف در آن گام برداشته‌اند علامت‌گذاری کرده‌اند. روی نقشه از اولین محل ظهور شیطان تا خانه مرشد را می‌توان در کمتر از یک روز سری زد و طرحی را که در ذهن نویسنده وجود داشت زنده کرد و آن را در خیابان‌های مسکو لمس کرد. حتی همان‌جایی را که روزی سر برلیوز بیچاره به واسطه پیش‌بینی شیطان زیر چرخ‌های تراموا از تنش جدا شد، هرچند که حالا دیگر زنی با بازوبند قرمز تراموا را نمی‌راند. این روزها دیگر همه آنچه که بولگاکف به واسطه حضور شیطان ترس آن را لمس می‌کرد، به سکون و آرامش رسیده است زیرا شیطان در مسکو سال‌هاست که مرده است! بیشترین کسانی که در این تور شرکت می‌کنند، دانشجویانی هستند که برای تحصیل در رشته ادبیات روسی به دانشگاه‌های روسیه می‌آیند و در عین حال گروه‌های تئاتری که برای اجرای برنامه به تماشاخانه‌های مسکو دعوت می‌شوند. ناتالیا برلوسیوزف مدیر این برنامه می‌گوید: مسکو شهری است پیچیده، با ابعاد تاریخی گیج‌کننده و پیچیده؛ شهری که در رمان مرشد و مارگریتا آقای نویسنده واقعیت‌های تاریک و ابزورد آن را به نمایش می‌گذارد.

بولگاکف شهری را برای ظهور شیطان انتخاب می‌کند که تمام ویژگی‌هایی را که برای ظهور شیطان لازم است یکجا دارد؛ شهری با ساختمان‌ها و معماری عجیب که بناهایی از دوران‌های مختلف در این کشور در کنار هم قرار گرفته‌اند. آشفتگی‌ای که در شهر و شکل آن وجود دارد انگار کاملاً بستری است که برای ظهور شیطان و مرشد و مارگریتا ساخته شده است. برخی از نام‌ها و مکان‌هایی که شخصیت‌های داستان مرشد و مارگریتا وارد آن می‌شوند با همان نام‌ها در شهر مسکو وجود دارد و هر کدام در گوشه‌ای از شهر قرار دارد. او برای نقد آدم‌های واقعی، داستان و واقعیت را درهم می‌آمیزد و به همه چیز جان می‌دهد. جزییات کوچک از شهری بزرگ هنوز هم به راحتی می‌تواند شما را به گردش برای یافتن

ردی از شیطان و همدستانش دعوت کند.

میخائیل آفانسویچ مردی که مدت‌های مدیدی روی نقشه رمان مرشد و مارگریتا در شهر مسکو کار کرده است، درباره اینکه چطور تصمیم گرفت چنین نقشه‌ای را تدوین کند، می‌نویسد: «اولین باری که مرشد و مارگریتا را خواندم، دقیقاً تولد ۱۷سالگی‌ام بود. مجله مسکوا در سال ۱۹۶۵ این رمان را منتشر کرد؛ درست ۲۶ سال پس از مرگ میخائیل بولگاکف. در اولین روزهای انتشار رمان فرصتی پیش آمد و من موفق شدم تنها برای دو روز نسخه‌ای از شاهکار بولگاکف را بخوانم. نسخه‌های رمان دست به دست می‌شد و گاه کپی‌های آن تا صد برابر قیمت مجله فروخته می‌شد، اما لذت خواندن این داستان در کمتر از دو روز طعم دیگری داشت. از فردای روزی که کتاب را تحویل دادم انگار باورم نمی‌شد که شیطان از مسکو رفته است. راه افتادم و به همه جاهایی که آدرس‌شان را یادداشت کرده بودم قدم زدم. انگار بولگاکف در این خیابان‌ها راه رفته بود و هر کدام از مکان‌ها را به دلیلی انتخاب کرده بود، هر چند که دیگر ردپایی از آن بلبشو نبود، اما شیطان روزگاری در مسکو بود، باور کنید!»

بسیاری از ساختمان‌هایی که بولگاکف در رمانش آدرس آنها را می‌دهد، در واقعیت وجود ندارند، اما او هیچ کدام از آنها را همین طور بی‌آدرس و نشانه در دل داستان نمی‌گذارد. او به تناسب موقعیت دلخواهش خیابان و ساختمانی را در مسکو انتخاب کرده است و قهرمان‌هایش را با شیطان و دستیارانش رو در رو می‌کند. اما قهرمان‌های او مدام در خیابان آربات حاضر می‌شوند؛ خیابانی که در واقع یکی از اصلی‌ترین خیابان‌های مسکو محسوب می‌شود و مدام قهرمان‌های بولگاکف از آن عبور می‌کنند. خانه مارگریتا همان نزدیکی است. مارگریتا دستیار شیطان را در یکی از پارک‌های نزدیک این خیابان می‌بیند و در واقع کانون اصلی اتفاق‌ها همان خیابان است، و هر سال آنهایی که دوست دارند داستان بولگاکف را از نزدیک لمس کنند ساعت‌ها در پیاده‌روهای آربات گشت می‌زنند. خانه مارگریتا حالا با پلاک ۱۰ در کوچه والوسکی باقی مانده است؛ خانه‌ای که هرگز زنی به نام مارگریتا در آن زندگی نکرده است. هنوز نیمکتی که مارگریتای داستان بولگاکف روی آن نشست در آن خانه باقی مانده است. تئاتر واریته درست در جایی تصویر شده است که سالن موسیقی مسکو در آن قرار دارد و ولند در آنجا نمایش جادوی سیاه را روی صحنه می‌برد. تور مرشد و مارگریتاخوانی در خیابان‌های مسکو از پارک پاتریک پاند شروع می‌شود و در کلینیک روانپزشکی در خارج از شهر به پایان می‌رسد. حالا بیمارستانی مشرف به همان رودخانه‌ای که ایوان هر شب آن را از پنجره اتاق‌اش در کلینیک می‌دید ساخته شده است.

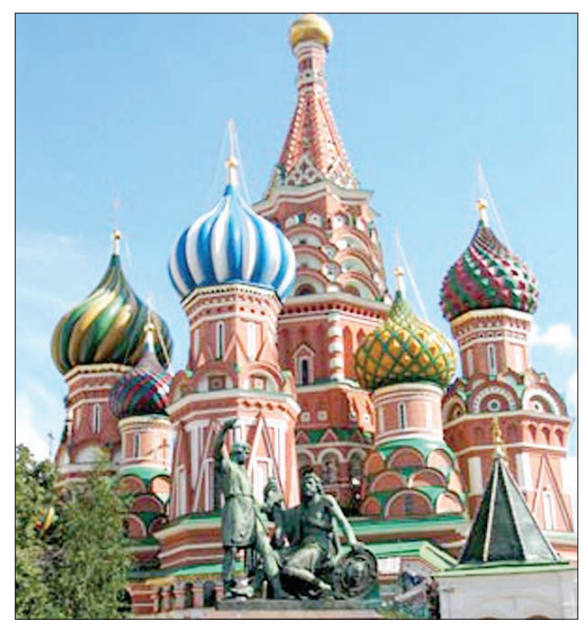

گزارش

این عکس است که می‌ماند

همه غول‌ها در یک قاب

خاصیت عکس ماندگاری است. حالا گاهی وقت‌ها این ماندگاری به خاطرات خانوادگی ختم می‌شود و گاهی هم یک حادثه تاریخی، اما گاهی وقت‌ها عکس‌ها از ثبت یک لحظه و خاطره فراتر می‌روند؛ درست مثل همین عکس. آدم‌هایی که تماشای عکس هر کدام‌شان به تنهایی پر از نشانه است و حالا در این عکس می‌توان به دوستی و معاشرت چهره‌های شاخص عالم هنر و فلسفه با هم پی برد. تصور اینکه یک روز در اتاقی ژان‌پل سارتر، ژاک لاکان، آلبر کامو، سیمون دوبوار و بسیاری از آدم‌هایی که حالا هنر و فلسفه دینی بزرگ به گردن‌شان دارد میهمان پابلو پیکاسو بزرگ بودند، جالب است و حالا در این عکس که به تازگی منتشر شده می‌توان صمیمیت و نزدیکی این چهره‌ها را با هم دید.

در این عکس در ردیف ایستاده از چپ به راست ژاک لاکان، سیسیل الوارد (نقاش و همسر سالوادور دالی)، پی‌یر روردی (شاعر مشهور مکتب سوررئالیسم)، لوییس لیرز (مشهورترین گالری‌دار پاریس در آن سال‌ها)، زنی کمبین (شاعر)، پابلو پیکاسو، ولنتینو هوگو (نقاش و هنرمند) و سیمون دوبوار ایستاده‌اند. در ردیف پایین هم غول‌های ادبی دیگری کنار هم نشسته‌اند: ژان‌پل سارتر، آلبر کامو، میشل لیری (نویسنده سوررئالیست و قوم‌نگار)، ژان آبیر قوم‌نگار. جدال سارتر و کامو نمادی از دوگانگی و فلسفه خیر و شری است که در تمام سال‌های پس از جنگ جهانی تا سقوط نظام کمونیستی شوروی بر دنیا حاکم شده بود. این عکس سال ۱۹۴۴ و در جریان افتتاحیه نمایشگاه نقاشی‌های پابلو پیکاسو گرفته شده است. دوستی میان این جمع بدل به نحله‌های ادبی و هنری شد که هنوز هم تاثیر آن بر این عرصه‌ها باقی مانده است. پابلو پیکاسو عادت داشت در افتتاحیه بیشتر نمایشگاه‌هایش از این گروه دعوت اختصاصی کند، سیمون دوبوار بعدها در خاطراتش درباره این شب حرف می‌زند و از گفت‌وگوهایی که میان او و لاکان درباره فروید صورت می‌گیرد. اما این عکس نکته دیگری هم دارد، و نشانی است از دوستی‌ای که میان کامو و سارتر وجود داشت، اما این دوستی بعدها به دلیل اختلافات این دو بر سر جنگ الجزایر تبدیل به یک جنگ قلمی شد و آنها دیگر تا پایان عمر کامو هرگز یکدیگر را ندیدند.

هالیوود قبیله هزارفامیل

ستاره‌هایی که شهرت را ارث می‌برند

هالیوود همیشه یک ارثیه فامیلی بود و همچنان قصد دارد نسل به نسل بچرخد. جدای از تهیه‌کنندگان و صاحبان کمپانی‌های بزرگ که نسل به نسل بر این مسند تکیه می‌زنند هنر بازیگری هم در این عرصه موروثی است، هر چند که بسیاری معتقدند اگر ستاره‌هایی که نسل اول خانواده‌شان در هالیوود اسم و رسمی نداشتند به این زودی‌ها نمی‌توانستند تبدیل به چهره‌ای مطرح و محبوب شوند و هالیوود آنها را لای چرخ‌دنده‌های بده بستانش له می‌کرد، با این حال خیلی از این چهره‌ها در سینما ماندگار شده‌اند و حتی از نسل اولی‌های خانواده‌شان هم پیشی گرفته‌اند.

مافیای کاپولایی

سوفیا کاپولا، دختر دردانه فرانسیس فورد کاپولای بزرگ، یکی از قطب‌های قدرتمند هالیوود و کارگردان سه‌گانه عظیم «پدرخوانده» است. از همان قسمت اول «پدرخوانده» مشخص بود که فرانسیس نیت کرده است پای خانواده‌اش را به سیستم هالیوود باز کند. او آنقدر با خودش کلنجار رفت تا سوفیا را در قسمت سوم بازی داد. حالا سوفیا برای خودش اسم و رسمی ساخته و شخصیت سینمایی جداگانه‌ای پیدا کرده و همه دوستداران سینما دائم حواس‌شان هست که ببینند فیلم بعدی‌اش چگونه است. فرانسیس فورد کاپولا را با سه‌گانه «پدر خوانده»اش و «اینک آخرالزمان» که فیلمی عظیم راجع به جنگ ویتنام است و در سال ۱۹۷۹ ساخته شده، می‌شناسیم. این غول فیلمسازی، که از خانواده‌ای ایتالیایی-امریکایی است و در دیترویت میشیگان بزرگ شده، حرفه‌اش را با نوشتن فیلمنامه شروع کرد. بعد از اینکه اولین جایزه اسکارش را در سال ۱۹۷۱ و برای نوشتن فیلمنامه «پاتن» فرانکلین جی. شافنر دریافت کرد، بهترین گزینه برای شرکت پارامونت شد تا «پدرخوانده» را بسازد. (البته روسای کمپانی تا قبل از دیدن نتیجه کار، در این انتخاب‌شان خیلی تردید داشتند.)

کاپولا هم فرصت را غنیمت شمرد و تا جایی که توانست از افراد خانواده‌اش در این پروژه استفاده کرد. پدر کاپولا، کارمینه کاپولا که آهنگساز و از اولین نوازندگان فلوت ارکستر شبکه تلویزیونی ان‌بی‌سی بود، قطعاتی از موسیقی فصل عروسی ابتدای فیلم را نوشت و در نوشتن موسیقی قسمت دوم نیز همکاری داشت.

او یک جایی از قسمت اول «پدرخوانده» نشسته و دارد پیانو می‌زند. مادر کاپولا، «ایتالیا» در این فیلم نقش یک اپراتور را دارد. دو پسر فرانسیس، جیان کارلو و رومن در سکانس مراسم تدفین دُن‌کورلئونه (مارلون براندو) هستند و تالیا شایر خواهرش به رغم میل باطنی کاپولا و به خواسته تهیه‌کنندگان فیلم، نقش کانی خواهر مایکل کورلئونه (آل پاچینو) را در هر سه قسمت بازی می‌کند. آنها عینک درشت تالیا شایر را که تا آن روز روی چشمش بود، برداشتند. نتیجه برداشتن عینک ضخیم خواهر فرانسیس فورد کاپولا هم این شد که روز اول فیلمبرداری، خواهر کارگردان روی دوربین افتاد و آن را روی زمین انداخت. تنها دختر کاپولا، سوفیا در واقع از دوران نوزادی‌اش وارد سینما شد. او همان نوزادی است که در جایی از پدرخوانده به عنوان نوزاد پسر مایکل توی کلیسا غسل تعمید داده می‌شود! و بعدها به طور کاملاً تصادفی، نقش مری (دختر مایکل) را که قرار بود وینونا رایدر بازی کند، در قسمت سوم پدرخوانده از آن خود کرد. کاپولا مثل هر سیسیلی‌الاصل متعصب برای تداوم سینما در خانواده‌اش ابتدا به پسرانش امید داشت و روی آنها سرمایه‌گذاری کرد، اما بخت با او یار نبود و جیان کارلو در یک حادثه قایقرانی در سال ۱۹۸۶ کشته شد.

رومن هم نتوانست آن‌طور که باید پدر را راضی کند؛ او بیشتر در عرصه ساختن ویدئوکلیپ برای موسیقی فعالیت می‌کرد. اما سوفیا با وجود اینکه برای بازی‌اش در قسمت سوم «پدرخوانده» حسابی به باد انتقاد گرفته شده بود و حتی در بعضی محافل سینمایی به عنوان بدترین بازیگر انتخاب شد، استعدادش را در فیلمسازی نشان داد.

سوفیا مثل برادرش رومن از ساختن ویدئوکلیپ آغاز کرد اما با «خودکشی باکره‌ها» ثابت کرد که فرزند خلف کاپولا است. همان موقع بود که با اسپایک جونز (کارگردان «جان مالکوویچ بودن» و «اقتباس») ازدواج کرد. درست بعد از جدایی از اسپایک جونز «گمشده در ترجمه» را ساخت که جایزه اسکار بهترین فیلمنامه را نصیبش کرد و باعث شد پسرعمویش نیکلاس کیج (بازیگر مشهور که به خاطر اینکه نان اعتبار عمویش را نخورد، فامیلی‌اش را عوض کرد) با تعصب خاص ایتالیایی، در مراسم اسکار بایستد و سوفیا را تشویق کند. در مورد فامیل این خانواده هم شایعات زیادی وجود دارد. عده‌ای می‌گویند «کاپولا» واژه‌ای ایتالیایی است که به نوعی به کلاه سیسیلی گفته می‌شود و مافیایی‌ها از آن استفاده می‌کنند. او امسال با فیلم جایی دیگر در بخش مسابقه جشنواره فیلم ونیز حاضر خواهد شد.

از فیلم قبلی او ماری آنتوانت در جشنواره فیلم کن استقبال نشد و منتقدان فرانسوی فیلم او را یک اثر آوانگارد آبکی نامیدند.

جولی دختری که از پدرش پیشی گرفت

با کمی کنکاش در فرم صورت جان ووید و آنجلینا جولی می‌شود فهمید که با هم نسبتی دارند. جان ووید از نسل بازیگران دهه ۶۰ است و پدربزرگش از مهاجران اهل چک بود. سال ۱۹۶۷ به خاطر بازی بی‌نظیرش در «کابوی نیمه‌شب» جان شله زینگر جایزه اسکار گرفت. او از همسر دومش، مارشلین برتران، دو فرزند دارد: آنجلینا جولی و جیمز هیون (بازیگر سینما و دستیار کارگردان). آنجلینا جولی‌ووید که بازیگری را در موسسه لی استراسبرگ آموخته، ابتدا در چند ویدئوکلیپ موسیقی ظاهر شد و با بازی در «دختر ازهم‌گسیخته» و اسکاری که نصیبش کرد، مشهور شد.

جان لی میلر (بازیگر «قطار بازی» دنی بویل) اولین همسر جولی بود و بعد از آن بیلی باب تورنتون، بازیگر و فیلمنامه‌نویس مشهور، همسرش شد و حالا هم که برد پیت را دارد.زوج جولی و پیت به جز دو بچه‌ای که به فرزندی قبول کرده‌اند (با نام‌های مادوکس و زاهارا) اخیراً صاحب سه فرزند دیگر هم شده‌اند و خانواده پروپیمانی راه انداخته‌اند. جولی و ووید دل خوشی از یکدیگر ندارند.

مرد خانواده

کرک و مایکل داگلاس این پدر و پسر به قول جان وین «چونه سوراخ» از دو نسل متفاوت بازیگران هالیوود هستند. والدین کرک داگلاس با نام اصلی ایسور دانیه لوئیچ جزء مهاجران روستایی روسی بودند. کرک با کمک رتبه‌های خوبی که در رشته کشتی در کالجش کسب کرد، توانست به دانشگاه هنرهای دراماتیک راه پیدا کند. او با بازی‌اش در «قهرمان» مارک رابسن و بعد در «اسپارتاکوس» استنلی کوبریک اسطوره شد. دو بار ازدواج کرد و مایکل را از همسر اولش دایان دیل دارد. مایکل هشت‌ساله بود که کرک از مادرش جدا شد. ابتدا مایکل در آکادمی علوم نظامی تحصیل کرد، اما ترجیح داد راه پدر را ادامه دهد و حالا یکی از بزرگ‌ترین تهیه‌کنندگان و بازیگران هالیوود است.

جالب است بدانید که «دیوانه‌ای از قفس پرید»، شاهکار میلوش فورمن را مایکل داگلاس تهیه کرده است. او با بازی‌اش در «جذابیت مرگبار» آدریان لین، در نقش وکیلی که درگیر مسائلی با زنی نامتعادل شده، خود را در دنیای سینما به عنوان بازیگری حرفه‌ای مطرح کرد.

فعلاً مایکل همسر وفادار کاترین زتا جونز (بازیگر «نقاب زورو» و «قاچاق») است و در مصاحبه‌هایش مدام به بازیگران مشهوری که دائم در حال طلاق هستند انتقاد می‌کند. او در انتقادش به پیت برای جدایی از جنیفر آنیستون گفت: «حالا برو و با آنجلینا جولی بچه یتیم به فرزندی قبول کن!» او مدتی بعد، از آنجلینا جولی بابت این حرفش عذر خواست.

دردسر شرلی

شاید کمتر کسی بداند که دخترک آسانسورچی ساده‌لوح، خوش‌قلب اما فریب‌خورده فیلم «آپارتمان» بیلی وایلدر، خواهر بزرگ‌تر یکی از بازیگران مشهور و تهیه‌کنندگان بزرگ فیلم هالیوود، وارن بیتی

ارتباطات روحی جدا شد و دخترش استفانی نام خود را ساچی پارکر گذاشت، چون باور داشت در زندگی قبلی‌اش کسی با این نام، مادرش بود. ساچی پارکر نیز بازیگر سینما است.اولین نقش سینمایی شرلی مک لین در «دردسر هری» به کارگردانی آلفرد هیچکاک بود و به خاطر بازی در «دوران مهرورزی» جیمز ال بروکس اسکار سال ۱۹۸۳ را به خود اختصاص داد. اولین بازی

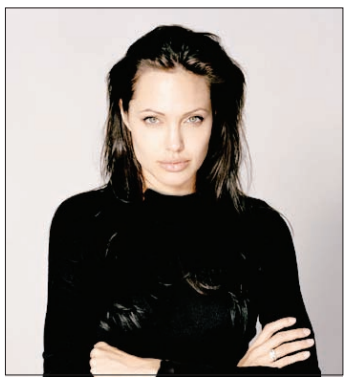

وارن بیتی برای نمایش‌های مادرش بود و بعدها زیر نظر استلا آدلر تعلیم بازیگری دید.تیپ و ظاهر بازی‌اش در نقش جوان‌های سرکش و بی‌هدف دهه ۶۰ بود و در «شکوه علفزار» الیا کازان خوش درخشید. بیتی خوش‌چهره، سال ۱۹۹۲ در «باگزی» بری لوینسن، نقش گنگستری بلندپرواز را ایفا کرد و ضمناً تهیه‌کننده آن هم بود. آنت بنینگ که نقش مقابل بیتی را بازی کرد، بعد از این همکاری همسرش شد.

دیگر خانواده‌های هالیوود

اگر در سایت‌ها چرخی بزنید، لیست تمامی اهالی هالیوود که با هم نسبت نسبی و سببی دارند، موجود و ثبت شده است. برادران بالدوین در این لیست حضور فعال دارند. اصلاً انگار که آقا و خانم بالدوین هر سال صاحب یک پسر شده‌اند. الک بالدوین از همه مشهورتر است و در «گلن گری گلن راس» بازی کرده و برادرش ویلیام بالدوین در«متولد چهارم جولای» الیور استون معروف شد. دانیل و استیون برادران دیگرشان هم بازیگرند. از هنرپیشگان دوره کلاسیک هالیوود، حضور جون فونتین و الیویا د هاویلند به عنوان خواهران بازیگر در این لیست جالب است. جون فونتین با بازی‌اش در «ربکا» هیچکاک مشهور شد و الیویا د هاویلند را به خاطر بازی‌اش در نقش ملانی توی «بربادرفته» می‌شناسیم. برادران کوئن؛ اتان و جوئل زوج فیلمنامه‌نویس و کارگردان هالیوودی‌اند که فیلم‌های نامتعارفی مثل «بارتون فینک» و «ای برادر کجایی؟» را ساخته‌اند.

سودوکو شماره ۲۵

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

قانون‌های حل جدول سودکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

			4			5	7	
		1		3			9	
8				6		2		4
3		7		4				
				5		8		9
4		8		7				6
	3			8		4		
	1	9			4			

حل سودوکو شماره ۲۴

1	7	6	5	8	3	2	9	4
4	3	8	9	1	2	7	5	6
9	2	5	6	7	4	3	1	8
6	4	9	3	5	1	8	7	2
7	8	1	4	2	6	5	3	9
3	5	2	7	9	8	6	4	1
8	9	4	2	3	7	1	6	5
5	1	7	8	6	9	4	2	3
2	6	3	1	4	5	9	8	7

جدول شماره ۱۰۱۶

افقی

۱- بیانیه سیاسی و فلسفی- روز قیامت ۲- حمل و نقل- جنگ و کشتار- ضمیر ملکی چهارم ۳-اهلی-نوعی پارچه از مواد ترکیبی-حیوان درنده ۴-قورباغه-سعی و کوشش-مجموعه حروف قراردادی در یک زبان ۵- بیماری ورم غده بناگوش- نام قدیم دریای خزر ۶- ریزبین- شهری در استان خراسان شمالی ۷-فنی در کشتی فرنگی-سرانجام-الفبای موسیقی ۸- رمزینه- مجلس آلمان- کلمه همراهی ۹- کالای دست اول- قوچ- دارای محصول یا میوه ۱۰- شهری در استان خوزستان- نام سابق خیابان امیرکبیر تهران ۱۱- هر وسیله عاری از میکروب- رفت و آمد و معاشرت ۱۲- نانی که خمیرش ور نیامده باشد- انتظار و چشمداشت- صدای کلفت ۱۳-از اعیاد ویتنامی‌ها-اشک-اسباب تناسل نباتات ۱۴- گفته و سخن- زندان تهران- نامی که جغرافیدانان یونانی به ایران داده بودند ۱۵- مهندس و حکیم ریاضی شاگرد اقلیدس- وکیل، مباشر.

عمودی

۱-پرکارترین مترو جهان با جابه‌جایی حدود ۹ میلیون مسافر در روز- برخورد ۲- درخت مسواک- خاطر- همرنگ محیط شدن ۳- اسم- خوردن- بی‌دنبال، دم‌بریده- بی‌غیرت ۴- تیر پیکاندار- رخسار- رمانی از پروسپه مریمه ۵- مقابل زوج- پیامبر- آنچه اسیر برای رهایی خود بپردازد- از ویتامین‌ها ۶- عصبی که از کمر تا پا امتداد دارد- دریاچه‌ای در قزاقستان- دوای سروته ۷- باشگاه، انجمن- سخنان بیمارگونه- گیاه خشک ۸- معجزه ختمیه- آبدیده- کشوری در غرب عراق ۹-اصلاح عکس- شانس و اقبال- نوع عالی و گران از کیف و کفش ۱۰- دیدنی در ارتش- به مرحله عمل گذاشتن- شهر و بندری زیبا در هلند ۱۱- زینت سر خانم‌ها- پسر عرب- گوشت بریان- فریاد مهیب ۱۲- پیش‌درآمد نام ماندلای محبوب- ابتدا، شروع- صدای دهن‌کجی ۱۳- ظرف سفالی بزرگ- اندیشه- پیوند- هنگام هشدار دادن گفته می‌شود ۱۴- مراسم بزرگداشت- موطلایی- گروه تبهکاران ۱۵-بند-از آثار تاریخی استان آذربایجان شرقی.

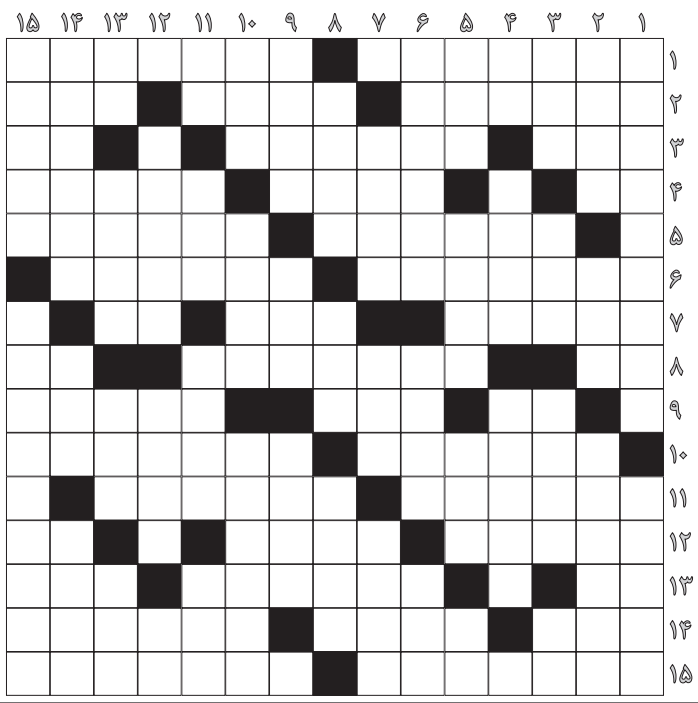
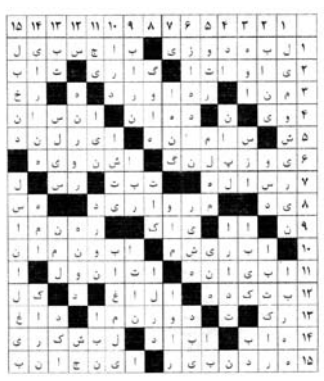
حل جدول شماره ۱۰۱۵